**فقه، جلسه 115: دوشنبه ۲4/03/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

ما بحث در مورد روایاتی که در مورد مطلقة رجعیه حکم کرده بود که مطلقة رجعیه باید در خانه بماند و از خانه خارج نشود و شوهرش هم حق ندارد او را از خانه اخراج کند. در مورد این روایت‌ها صحبت می‌کردیم. خب یکی از روایت‌ها، روایت ابی بصیر بود که مرحوم سید از او با تعبیر خبر یاد کرده بودند که عرض کردم مشکل خبر بودنش به خاطر ابی بصیری هست که در سند هست که ایشان ابی بصیر را یحیی اسدی دانسته‌اند و بنابر این مبنایی که یحیی اسدی موثق نباشد، و توثیق نداشته باشد روایت را قابل استناد به عنوان روایت صحیحه ندانسته بودند یا موثقه یا امثال اینها. ولی خب ما عرض کردیم که نه ابی بصیر یحیی همچنان که سید مهدی خوانساری در رسالة مشهور به ابی ؟؟؟ ۱:۳۲ احوال ابی بصیر اثبات کرده، ثقه است و بسیار جلیل القدر است و از لیث مهم‌تر است و از اصحاب اجماع است و بنابراین از ناحیة ابوبصیر مشکلی نیست. عرض کردم طریق اوّل این سند حُمِید بن زیاد عن ابن سماعة عن بُرید بن حفص عن ابی بصیر عن احدهما علیهما السلام، این طریق موثق است. حُمید، ابن سماعة و بُرید بن حفص، همه‌شان واقفی ثقه هستند، ابی بصیر هم که امامی ثقه است. نتیجه این‌که خبر موثقه می‌شود.

من بحث، دو تا سند دیگری این روایت داشت، آنها را بحث نکردم، مناسب بود بحث کنم. ابتدا آنها را بحث می‌کنم بعد ادامة بحث سماعة بن مهران را در دنبال می‌کنم.

سند دیگری که این روایت داشت، در کافی، در ذیل این سند، دو تا سند دیگر هم ذکر کرده. عنه عن عبد الله بن جبلة عن علی بن ابی حمزة و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن علی بن الحکم عن علی بن ابی حمزة عن ابی بصیر مثله.

خب در این دو طریق آن عنه‌اش، همچنان که جلسة قبل اشاره کردم به ابن سماعة برمی‌گردد. و سند معلّق به قبل هست. سند دوم ما این می‌شود حُمید بن زیاد عن ابن سماعة عن ابن جبله عن علی بن ابی حمزة. که این سه نفر حُمِید، ابن سماعة، عبد الله بن جبلة، اینها واقفی ثقه هستند. عن علی بن ابی حمزه. این یک طریق.

طریق دیگری که آن هم به علی بن ابی حمزة منتهی می‌شود محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن علی بن الحکم. علی بن حکم، علی بن حکم کوفی که با علی بن حکم بن زبیر یکی هست و قرائن، همان علی بن حکم انباری است. و اینها یک نفر به نام علی بن حکم بیشتر نداریم. توثیق صریح شده با ثقة جلیل القدر. دیگر حالا نمی‌خواهم وارد بحث تفصیلی قرائن اتحاد علی بن حکم کوفی و علی بن حکم بن زبیر که با علی بن حکم انباری سه تا عنوان یکی هستند، بشوند اینها قرائنش نسبتاً روشن است. و علی بن حکم ثقه است. به خصوص با توجه به روایت‌های متعددی که احمد بن محمد بن عیسی. احمد بن محمد بن عیسی بیش از من خصوص وسائل را در برنامة درایة النور باز کردم ببینم از علی بن حکم چقدر روایت احمد بن محمد بن عیسی دارد. بیش از ۱۱۰۰ روایت بود. یک سری روایت‌ها هم به عنوان احمد بن محمد که مردد بین ابن عیسی و برقی بود، نزدیک ۱۲۰۰ تا روایت شاید روایت‌هایی باشد که احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم بشود. چون خیلی، جزء مشایخ اصلی احمد بن محمد بن عیسی همین علی بن حکم هست. خب علی بن حکم در وثاقتش بحثی نیست، ثقة جلیل القدری است. می‌ماند این کسی که در هر دو سند اینها مشترکند، علی بن ابی حمزه است. که علی بن ابی حمزه توثیق صریح ندارد، آقای خویی یک سری بحث‌های را در مورد وثاقت علی بن ابی حمزه در معجم رجال مطرح فرمودند که من به طور سریع به بحث‌های مرحوم آقای خویی اشاره می‌کنم و در موردش اشاره‌های اجمالی عرض خواهم کرد.

استدلالاتی که بر وثاقت علی بن ابی حمزه ذکر شده، این‌که علی بن ابی حمزة اصلی داشته، یا علی بن ابی حمزة کتاب داشته، خب اینها استدلالات، ایشان می‌فرمایند و الجواب عن هذا ظاهر، و همینجور هم هست، اصل داشتن و کتاب داشتن دلیل بر وثاقت نیست. در مورد اصل یک تعبیری در رجال، در عدّة شیخ طوسی هست که در حجیت خبر ثقه که می‌خواهد استدلال کند، می‌گوید که کسانی که، دلیل بر حجیت اخبار واحد، سیرة متشرعه هست و در توضیح سیرة متشرعه می‌گوید که وقتی اختلاف بین علمای ما اتفاق می‌افتاد، اگر یکی در پاسخ به او، یک روایتی را از یک کتاب معروف او اصلٌ مشهور نقل می‌کرد و کان راویه ثقة، این روایت را اخذ می‌کردند به اینها. ان کان راویه ثقة، این احتمالش جدی است که مراد از کان راویه ثقه، یعنی این‌که راوی آن اصل، ؟؟؟ ۷:۱۵ در اصل معروف هم ایشان شرط می‌کند باید راوی‌اش ثقه باشد. بنابراین تفصیلی که این عبارت دارد. حالا این عبارت نیازمند به یک دقت بیشتری در نحوة تفسیرش دارد که من الآن نمی‌خواهم وارد تفصیلش بشوم. به هر حال مؤلف اصل را در خیلی جاها به عنوان راوی اصل تلقی کردند. خود شیخ طوسی در مقدمة فهرستش تعبیر مؤلفین اصل را راوی اصل تعبیر می‌کند. امثال اینها. حالا این‌که این احتمالش جدی هست و مراد از و کان راویه ثقة، راوی اصل یعنی همان مؤلف اصل باشد. بنابراین مؤلفین اصل الزاما همه‌شان ثقه نبوده‌اند. بعضی‌هایشان ثقه بودند، بعضی‌هایشان غیر ثقه بودند. خب البته این استدلال یک مناقشاتی دارد. یک مناقشه‌اش هم این است که ممکن است کان راویه ثقة اشاره به، چون ثقه به قول مطلق هم امامی بودن درش هست، هم وثاقت به معنای اخصش. وثاقت به معنای عامش. به معنای معتمد بودن. ان کان راویه ثقة، ممکن است مراد ایشان این باشد، امامی ثقه. در این‌که مؤلفین اصول یک عده‌شان غیر امامی بودند بحثی نیست. بنابراین ما از این نمی‌توانیم استدلال کنیم برای این‌که مؤلفین اصول ثقه نبوده‌اند. ثقة به معنای خاص. یعنی امامی صدوق الزاماً نبودند. یعنی این‌که ثقه به معنای عامش هم نبودند از این عبارت استفاده نمی‌شود. من یک موقعی به این عبارت استدلال می‌کردم این مناقشه به نظرم در این استدلال آمده. علی ای تقدیر حالا، اصل این‌که مؤلف اصل حتماً باید ثقه باشد، این مال دلیل خاصی بر این نداریم. مراد از اصل، کتاب درجة اوّل است در مقابل مصنّفات که یک کتاب درجة دوم هست. کتابی که در عالم کتابیت مسبوق به کتاب قبل نیست. منبع اصلی‌اش کتب سابق نیست. بخواهد آن مصنفات، مصنفات از کتب قبلی اخذ شده. به خلاف اصول که به هر حال محور اصلی‌اش. تک و توک ممکن است کتاب قبلی اصول هم باشد، ولی به هر حال محور اصلی اصل کتب سابق نیست. در عالم تصنیف اوّلین کتاب هست. و بر خلاف مصنّف که در عالم. عالم تصنیف را به یک درخت تشبیه می‌کنند. درختی که یک ساقة اصلی دارد، یک شاخ و برگ چیز. اصل آن ریشه و ساقه‌اش است. و تصنیف آن شاخه‌های فرعی‌اش است که از آن شاخة اصلی تغذیه می‌کند و بهره‌مند می‌شود. به هر حال کتاب داشتن یا اصل داشتن هیچ دلیلی بر وثاقت شخص نیست. خب این مطلب کاملاً درست است.

مطلب دوم این است انّ للصدوق الیه طریقاً و طریقه صحیح. صدوق طریق دارد و طریق داشتنش را دلیل بر وثاقت گرفتند. آقای می‌فرمایند که ما در جای

«و الجواب عن ذلك تقدم مرارا، و أن وجود طريق للصدوق إلى رجل لا يدل على حسنه فضلا عن توثيقه.»

این مطلب هم درست است. طریق داشتن به صدوق دلالت بر وثاقت نمی‌کند. استدلالاتی که بعضی‌ها کردند، این استدلالات اشتباه است. یک مطلبی مرحوم صدوق در مقدمه دارد که می‌گوید همة روایت‌های کتاب را من بهش فتوا می‌دهم. ولی «وَ جَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ»

از آن عبارت‌ها احیاناً خواستند استفادة وثاقت کسانی که صدوق به آنها طریق دارد بکنند. آن استدلالات ناتمام است، در جای خودش مفصل به آنها پرداختیم. دیگر الآن نمی‌خواهم وارد تفصیلش بشوم.

اجالتاً این مطلب را فقط اشاره کنم. یک مقدار مفصل‌ترش را در مقدمة درایة النور آوردم، آن این است که کسانی که اوّل سند فقیه هستند، الزاماً صاحب آن کتاب معروفی که علیه المعول و الیها المرجع، شیخ صدوق آن را دانسته نیست. بلکه این کتاب‌های مرجع غیر از آن کسی است که در اوّل سند نامش ذکر شده. حالا این بحث خاصی ندارد.

بحث عمده، بحث ثالث هست. ان الاجلاء کصفوان و ابن ابی عمیر و جعفر بن بشیر و البزنطی قد روه عنه و هذه امارة الوثاقة و الجواب عن هذا ایضا قد تقدم مراراً.

این استدلال ثالث به سه تا استدلال برمی‌گردد. سه تا مبنا اینجا هست که اینها همه یک استدلال درج شده و اینها را باید از هم تفکیک کرد.

یک استدلال این هست که صفوان و ابن ابی عمیر و بزنطی، اینها از علی بن ابی حمزة نقل می‌کنند. و ابن سه نفر، صفوان و ابن ابی عمیر و بزنطی، سه نفری هستند که شیخ طوسی در موردشان تعبیر کرده، ثقاة الذین لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقة. این یک استدلال. بنابراین مشایخ صفوان و بزنطی و ابن ابی عمیر ثقاة هستند. این یک استدلال. که ما این مبنای کلی‌اش را قبول داریم. حتی یک روایت هم صفوان و ابن ابی عمیر و بزنطی از کسی نقل کنند، دلیل بر وثاقت مروی عنه هست. این یک استدلال.

یک استدلال دیگر این هست که جعفر بن بشیر از علی بن ابی حمزة روایت می‌کند. جزء مشایخ جعفر بن بشیر هست. خب به اعتبار عبارتی که نجاشی در ترجمة جعفر بن بشیر دارد که روی عن الثقاة و رووه عنه. که ما این مطلب که مشایخ جعفر بن بشیر ثقاة هستند، این مطلب را هم پذیرفتیم. مشایخ جعفر بن بشیر ثقاة هستند، بنابراین از این طریق هم ممکن است وثاقت علی بن ابی حمزة اثبات بشود. البته در هر دوی این وجه اوّل، وجه دوم یک مناقشه‌ای هست که بعداً عرض می‌کنم.

وجه سوم این هست که ما بحث اکثار روایت اجلّا را مطرح کنیم. در آن وجه اوّل و دوم اکثار در مقدمه‌اش اخذ نشده، این اجلایی که در عنوان اخذ شده، اجلاء اکثار روایتشان از یک نفر دلیل بر وثاقت مروی عنه تلقی می‌شود. خب این هم یک تقریب دیگری هست غیر از آن تقریبی که از مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی باشد. خب ما این تقریب سوم را هم از جهت کبروی قبول داریم. ولی یک اشکال خاصی در همة این تقاریب هست که عرض می‌کنم.

آن این است که. در توضیح این اشکال ابتدا یک نکته‌ای را اشاره بکنم، آن این است که حاج آقا در بحث مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی که ثقاة هستند، ابتدا این توضیح را مطرح فرمودند که مراد از عبارت شیخ طوسی که الذین لا یروون و لا یرسلون الا عن ثقة مراد از ثقة امامی صدوق هست. هم امامی بودن درش اخذ شده، هم صدوق بودن. توضیح دادند مفصل که هم قرائن عامی اقتضاء می‌کند که ثقة علی وجه الاطلاق توش مذهب خوابیده باشد. هم قرائن خاص عبارت عُدّه را ذکر می‌کنند و مفصل در مورد این بحث کردند که کلمة ثقة در این عبارت به معنای امامی صدوق است. بنابراین در مورد مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی که حتماً امامی نبودند ما با یک مشکلی مواجه هستیم. این را به عنوان نقض این قاعده می‌توانیم ذکر کنیم که اگر قرار باشد همة مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی امامی صدوق باشند چطور همة اینها از علی بن ابی حمزة که از رؤسای واقفه بوده روایت کردند.

شبیه همین اشکال هم در بحث جعفر بن بشیر هست، بنابراین‌که ما کلمة ثقة علی وجه الاطلاق را بگوییم به معنای امامی صدوق هست. روی عن الثقاة و رووه عنه که در رجال نجاشی در ترجمة جعفر بن بشیر ذکر شده، ظاهرش این است که مشایخ جعفر بن بشیر، امامی صدوق هستند. و بنابراین در مورد علی بن ابی حمزة ما چطور می‌توانیم این کلام را بپذیریم. به عنوان یک نقض بر این قاعده ذکر شده.

حالا بعضی‌ها نقض این قاعده را اینجور جواب دادند که مثلاً علی بن ابی حمزة. ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی این شهادتی که شیخ طوسی داده، این شهادت انحلالی است، بعضی موارد هم نقض بشود، این شهادت لطمه‌ای وارد نمی‌کند در سایر موارد. ولی به نظر می‌رسد که آن پاسخ اگر در جای خودش هم درست باشد که آن نیاز به یک بررسی دارد، صحبتی دارد در مورد درست بودنش، در بحث ما کارساز نیست. چون مرحوم شیخ طوسی شهادت به وثاقت داده. شهادت به وثاقت دیگر انحلالی نیست. یک بحث، بحث این است که شهادت داده همة مشایخش ثقاة هستند. این به عدد مشایخ منحل می‌شود. یعنی خود شهادت به وثاقت دو تا شهادت نیست. شهادت وُحدانی دارد به امامی صدوق بودنش، به وثاقت به معنای اخصش. و ما می‌دانیم این شهادت در حق علی بن ابی حمزة و در حق ابن ابی عمیر و صفوان، در حق علی بن ابی حمزة وجود ندارد. چون قطعاً او واقفی است. پس بنابراین اگر در سایر موارد هم شهادت ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی را بپذیریم و این مورد نقض را باعث از بین رفتن اعتبار آن قاعدة عام نشویم، در خصوص علی بن ابی حمزة دیگر نمی‌توانیم وثاقتش را اثبات کنیم. اگر پاسخ ما این شکلی باشد.

حاج آقا پاسخ را به این شکل ندادند، بلکه ایشان می‌فرمایند که ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی و دیگر مشایخ بزرگ امامیه از علی بن ابی حمزه قبل از وقف اخذ کردند. و این اصل مطلب در کلام مرحوم شیخ بهایی در مشرق الشمسین بهش اشاره شده، البته یک تفاوتی بین نحوة نقل کلام صاحب مشرق الشمسین و کلام حاج آقا هست. نمی‌خواهم وارد آن ریزه‌کاری‌هایش بشوم، ولی حاج آقا اشاره به این مطلب می‌فرمودند که امثال علی بن ابی حمزه که واقفی می‌شوند بعد از وقف با توجه به این‌که با امام رضا درگیر شدند و اصلاً مبارزة جدی با امام رضا داشتند، فاصلة شدیدی بین امامیه و واقفه ایجاد می‌شود که دیگر امامیه نمی‌توانستند بروند از واقفه اخذ حدیث کنند. این است که از امام رضا در مورد واقفه تعبیر شده الواقفة، الزیدیة و النُصّاب بمنزلة سواء. واقفه با نُصاب که انجس من الکلب دانسته شده در یک منزله دانسته شده است. در این فضا خب امامیه نمی‌تواند رفتن از واقفه اخذ حدیث کنند. حالا در مورد کلاب منطوره. منطوره آنجا تعبیر می‌کردند. منطوره سگ باران خورده است. البته تصور می‌کنم مراد لاشة سگ باران خورده است. که لاشة سگ یک تعفّن خاصی وقتی باران بهش اصابت کند پیدا می‌کند و خب طبیعتاً اشخاص به هیچ وجه حاضر نیستند به او نزدیک بشوند. که این اشاره به شدت فاصله بین امامیه و واقفه هست. خب در این فضا حتماً بزرگان ما نمی‌رفتند پیش واقفه اخذ حدیث کنند. بنابراین کسانی مثل علی بن حکم قطعاً قبل از وقف از علی بن ابی حمزة اخذ کردند. و علی ابن ابی حمزة آن موقع ثقه بوده. این شهادت شیخ طوسی برای اثبات وثاقتش کافی هست و این می‌تواند وثاقتش را اثبات کند. این بیان البته برای تصحیح سند سوم ما نحن فیه خوب است. ولی سند دوم ما که عبد الله بن جبله عن علی بن ابی حمزة هست آن را نمی‌توانیم با این بیان تصحیح کنیم. چون عبد الله بن جبله خودش واقفی بوده. عبد الله بن جبله خودش واقفی بوده ما نمی‌توانیم بگوییم عبد الله بن جبلة از علی بن ابی حمزة حتماً قبل از وقفش اخذ کرده. ممکن است بعد از وقف اخذ کرده باشد. البته یک نکته‌ای در تکمیل آن عرض سابقم اشاره هم بکنم که در مورد بسیاری از مشایخ مثل ابن ابی عمیر و صفوان، اینها طبقه‌شان هم اقتضاء می‌کند که دیگر زمان امام رضا علیه السلام جزء مشایخ شیعه بودند و امثال اینها. بزرگان بودند و دورة علم آموزی و حدیث یادگیری و امثال اینها، چون گذشته بوده، به‌طور طبیعی هم زمانی که حدیث یاد می‌گرفتند، کتب حدیثی را قرائت می‌کردند، عمدتاً قرائت کتاب‌های ابی بصیر را و راویان روایت‌های ابی بصیر و اینها هستند، عمدتاً اینها باید مال زمان امام کاظم علیه السلام بوده باشد که هنوز این محمد بن ابی عمیر و صفوان جزء بزرگان و مشیخة شیعه نبوده بودند. علی بن حکم هم فکر می‌کنم طبقه‌اش با ابن ابی عمیر و اینها هم طبقه باشد. همان حدود. البته صفوان یک کمی بزرگ‌تر از اینهاست ولی علی بن حکم و ابن ابی عمیر هم در یک طبقه به نظر می‌رسد وجود داشته باشند. و این هم مؤید این هست که اخذ علی بن حکم از علی بن ابی حمزة قبل از وقف بوده. علی ای تقدیر روایت علی بن حکم از علی بن ابی حمزة با مشکلی مواجه نیست. روایت عبد الله بن جبلة با حلی بن ابی حمزة مشکل دارد. و ما دلیلی بر وثاقت علی بن ابی حمزة بعد از وقف باید پیدا کنیم. عمده این هست که آیا ما می‌توانیم وثاقت علی بن ابی حمزة را بعد از وقف هم ثابت بکنیم؟ این بیانات، اکثار روایات اجلاء را این مقدار کافی نیست باید اثبات کنید که این اکثار بعد از وقف صورت گرفته. تحمل حدیث بزرگان از علی بن ابی حمزة بعد از وقف بودن را باید ثابت کنیم. اگر نتوانستید آن را ثابت کنید، وثاقت علی بن ابی حمزة برای بعد از وقف را نمی‌شود ثابت کرد.

البته یک بیانی ما یک زمان ذکر می‌کردیم برای اثبات وثاقت علی بن ابی حمزة. به این بیان که وثاقت به معنای صدوق بودن علی بن ابی حمزة قبل از وقفش ثابت هست. ولو به قرینة اکثار روایت بزرگان و اینها، قبل از وقف ثقه به معنای صدوق بوده. ما نمی‌دانیم بعد از وقف این وثاقتش باقی بوده یا باقی نبوده. صحت مذهبش باقی نیست ولی وثاقتش نمی‌دانیم باقی بوده یا باقی نبوده، استصحاب بقای وثاقت بکنیم. این یک تقریب.

ولی بعد به نظرم اشکالی در این تقریب آمد، آن این است که وثاقتی که در زمان وقف، قبل از وقف بوده وثاقت ناشی از ایمان و خداترسی و تقوای علی بن ابی حمزة بوده. این ایمان و خداترسی و تقوا بعد از وقف قطعاً دیگر برطرف شده. اگر وثاقتی باشد به سبب دیگری این وثاقت آمده. از ترس این‌که آبرویش پیش مردم برود، امثال اینها. و این وثاقت‌ها دو فرد مختلف وثاقت هستند. و استصحاب اینجا در واقع از سنخ کلی قسم ثالث می‌شود. وثاقتی که قبلاً داشته به یک سببی بوده آن قطعاً رفته، وثاقتی که الآن هست به یک سبب دیگری ممکن است باشد و حالا ممکن است این وثاقت دوم از قبل هم بوده باشد، یعنی آن بحث ترس از مردم و امثال اینها از قبل باشد، داخل در آن قسمی هست که محتمل هست وثاقتش از قبل هم آن فرد از وثاقت موجود باشد و آن قسمی که مرحوم شیخ انصاری در استصحاب کلی قسم ثالث قائل به اجرا هستند. ولی اگر ما گفتیم کلاً استصحاب کلی قسم ثالث تام نیست و نمی‌توانیم ما این استصحاب را جاری بدانیم، خب اینجا با این مشکل ما مواجه هستیم. حالا این بحث‌های دارد من دیگر استصحاب کلی قسم ثالث، آیا جاری می‌شود، جاری نمی‌شود، آن را نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم. اجمالاً این نکته را عرض بکنم که ما استصحاب کلی قسم ثالث را هم اگر بخواهیم جاری بدانیم یک تفصیل مرحوم حاج شیخ دارند که تفصیل می‌دهند بین آنجایی که اثر مال صرف الوجود باشد، یا اثر مال مطلق الوجود باشد. اگر اثر مال صرف الوجود باشد، استصحاب کلی قسم ثالث را جاری می‌دهند. مطلق الوجود باشد جاری نمی‌دانند. در ما نحن فیه اثر مال مطلق الوجود است، نه مال صرف الوجود. بنابراین یعنی هر فردی از ثقه موضوعی است از حجیتی مستقل از موضوع دیگر است، بنابراین به نظر می‌رسد نشود استصحاب کرد. حالا این نیاز به دقت چیزهای دیگر دارد که حالا من وارد آن بحث‌هایش نمی‌شود.

نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض کنم آن نکته این است که از این طریق ما نمی‌توانیم وثاقت علی بن ابی حمزة را اثبات کنیم. یک راه دیگری برای اثبات وثاقت علی بن ابی حمزة هست. یک روایتی در قرب الاسناد وارد شده. ممکن است از این روایت کسی استدلال کند بر این‌که علی بن ابی حمزة ثقه هست. آن روایت این هست که، یک بحث مفصلی احمد بن محمد و ابن ابی نصر از امام رضا یک روایت مفصلی دارد، که من حالا آن روایت‌هایش را نمی‌خوانم. مشکل قضیه‌اش همین بوده. مشکل کلمات واقفه باعث شده بوده که علی بن محمد بن ابی نصر در امامت امام رضا شک کند. بعد امام علیه السلام توضیحاتی می‌دهند، ۲، ۳ صفحه است که من آن توضیحات را کار ندارم. آن تکه‌ای که مورد بحث من هست، آن تکه‌ای هست که امام علیه السلام توضیح می‌دهند که چرا واقفه قائل به قول ؟؟؟ ۳۱:۳۰ به وقف شدند.

می‌گوید و ابن سرّاحج. این قرب الاسناد صفحة ۳۵۱ این عبارت. اما که حدیث ۱۲۶۰، وسط‌های ۱۲۶۰.

«أَمَّا ابْنُ السَّرَّاجِ فَإِنَّمَا دَعَاهُ إِلَى مُخَالَفَتِنَا وَ الْخُرُوجِ عَنْ أَمْرِنَا، أَنَّهُ عَدَا عَلَى مَالٍ لِأَبِي الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَظِيمٍ فَاقْتَطَعَهُ فِي حَيَاةِ أَبِي الْحَسَنِ، وَ كَابَرَنِي عَلَيْهِ وَ أَبَى أَنْ يَدْفَعَهُ، وَ النَّاسُ كُلُّهُمْ مُسَلِّمُونَ مُجْتَمِعُونَ عَلَى تَسْلِيمِهِمُ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا إِلَيَّ، فَلَمَّا حَدَثَ مَا حَدَثَ مِنْ هَلَاكِ أَبِي الْحَسَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اغْتَنَمَ فِرَاقَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ وَ أَصْحَابِهِ إِيَّايَ، وَ تَعَلَّلَ، وَ لَعَمْرِي مَا بِهِ مِنْ عِلَّةٍ إِلَّا اقْتِطَاعُهُ الْمَالَ وَ ذَهَابُهُ بِهِ.

وَ أَمَّا ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ فَإِنَّهُ رَجُلٌ تَأَوَّلَ تَأْوِيلًا لَمْ يُحْسِنْهُ، وَ لَمْ يُؤْتَ عِلْمَهُ، فَأَلْقَاهُ إِلَى النَّاسِ فَلَجَّ فِيهِ وَ كَرِهَ إِكْذَابَ نَفْسِهِ فِي إِبْطَالِ قَوْلِهِ بِأَحَادِيثَ تَأَوَّلَهَا وَ لَمْ يُحْسِنْ تَأْوِيلَهَا وَ لَمْ يُؤْتَ عِلْمَهَا»

که بعد توضیح این مطلب را می‌دهد که در واقع یک سری احادیث بوده که در مورد کأنّ قائم بودن امام کاظم علیه السلام صادر شده بوده که این احادیث بر مبنای بداء بوده. و این مبنای بداء را توجه نداشته. و در ذیل امام علیه السلام توضیح در مورد مبنای بداء دادند، مبنای بداء چی است و امثال اینها، که حالا من به آن توضیح ذیلش کار ندارم که امثال اینها.

ممکن است شخصی بگوید که از این عبارت استفاده می‌شود که علی بن ابی حمزة مثل ابن سرّاج نبوده. ابن سرّاج مشکلش، مشکل مالی بوده. علی بن ابی حمزة، مشکلش، مشکل مالی نبوده، صرفاً مشکلش، مشکل نفهمی و نادانی و امثال اینها بوده. و الا کأنّه این نادانی منشاء شده بوده که او را به چیز وادار کرده، به مخالفت وادار کرده و امثال اینها. ما بگوییم که کأنّه مشکل اخلاقی خاصی در موردش نداشتیم.

حالا این استدلال آیا درست هست یا درست نیست، اصلاً از این‌که علی بن ابی حمزة مشکل مالی نداشته ما بتوانیم وثاقتش را اثبات کنیم، خودمان یک ان قلتی دارد که خیلی روشن نیست، فوقش این است که از این روایت استفاده کنیم که علی بن ابی حمزة مالی چیز نکرده. ولی این دلیل بر این نیست که ثقه هست و صدوق در گفتار هست و امثال اینها. ولی حالا من این جهتش را نمی‌خواهم فعلاً بحث رویش تکیه کنم. بحث سر این است که اگر ثابت باشد که علی بن ابی حمزة، آیا اصلاً ثابت هست که علی ابن ابی حمزة مشکل مالی نداشته. ما ۳ تا روایت در اینجا هست که از ۲ یا ۳ روایت هست که از آنها تا حدودی استفاده می‌شود که علی بن ابی حمزة هم همین مشکل مالی در موردش مطرح بوده. البته این روایت از جهت سند معتبر است. خیلی‌هایشان مشکل سندی دارند. شاید هر ۳ شان مشکل سندی دارند. حالا به ارسال یا به مجهولیت راویان، این را حالا ملاحظه بفرمایید که بین این دو تا روایت‌ها چگونه باید جمع کرد. این را ان شاء الله جلسة آینده در موردش صحبت خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان